

نقش زنان در اسطوره های حماسی

ایمان شمس‌الدینی دهنوی^۱، یدالله شکیبافر^۲ و آسیه ذبیح نیا عمران^۳

^۱ کارشناس ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور مرکز نفت

^۲ استادیار دانشگاه پیام نور

^۳ دانشیار دانشگاه پیام نور

چکیده

در اسطوره های ایرانی، زن نقش بسیار ابتدایی و زنانگی و فرعی داشته است. اما هرچند در ظاهر بسیار ابتدایی و یکسویه است، در بنیاد دارای تاثیرگذاری عمیقی در پیدایش رویدادهای مهم بوده است. شاید تنها مورد قابل ذکر، دختران جمشید و فرانک مادر فریدون است که در طی داستان نام آنها به طور گذرا ذکر شده است. اما با بررسی ژرف کاوانه متوجه می شویم که بدون نقش و کارکرد این زنان، داستان به سرانجام خود نرسیده و بی معنا و نا مفهوم می گردد. چنانکه زیرکی ارنواز و شهناز دختران جمشید، که به اجبار به زنی ضحاک درآمده بودند؛ در داستان و پیشبرد آن قابل توجه است.

واژگان کلیدی زنان در اسطوره های حماسی

مقدمه

در نگاهی می توان، از زنان پهلوان نام برد که عامل موثری در پیروزی های ایرانیان بوده اند. یکی از آنها بانو گشسب دختر رستم است که دارای پیروزی های چشمگیری بوده است و قابل توجه آنکه تمام هم نبردان او مردان پهلوان و قدرتمندی هستند که زبون و مغلوب او می گردند.

از دیگر زنان مورد بحث، همای و گردیه می باشد که به پادشاهی می رسند و این خود ارج و مقام سیاسی و اجتماعی و از سویی فرهیختگی و مقدس بودن آنان را نمودار می سازد. چون در اسطوره پادشاهان می بایست دارای فره ایزدی باشند، در نتیجه به پادشاهی رسیدن زنان در ایران نشانگر این مورد است؛ که زن ایرانی، دارای ارزشمندی معنوی و اجتماعی خاصی بوده است. (صفا، ۱۳۶۹، ص ۲۴۱)

نکته قابل توجه نبرد بانو گشسب با دیوان و پیروزی بر آنان و به اسارت در آوردن آنان است. او زنی است با ویژگی زنانگی کم و پیکارگر، جنگجویی که هم نبردان او مردان و جانوران وحشی هستند که نمایانگر شجاعت و روحیه ی مبارزه جویانه است. چنان که به دنبال نابودی سرخاب دیو، شاه پریان را از بند آنان آزاد می کند و این خود نشان بر توان جسمی و روحی این پهلوان زن است.

زنان اسطوره ای حماسی یونان

از زنان قابل بحث در این نوشتار که مهم می نماید؛ زنان حماسه های غربی است. سه حماسه ایلیاد و اودیسه و انه اید حماسه های ماندگار جهان غرب هستند که دارای ارزشمندی بسیار می باشند. با نگاهی ژرفکاوانه می توان به بن مایه های این حماسه ها پی برد. این سه حماسه که همچون داستانی به هم پیوسته و دنباله دار است، نبرد پهلوانان یونانی و روم را به نمایش در می آورد. حماسه ایلیاد، « داستان نبرد یونانیان با تروا است که با ربوده شدن هلن، بانوی مناس، توسط پاریس شکل می گیرد. این حماسه با خشم دو تن از زنان المپ آغاز می شود. ماجرا بر سر سبب زرینی است که برای زیباترین زن، در نظر گرفته شده بود. هرا، آتنا و افرودیت که؛ ایزد بانوان المپ می باشند، بر سر آن به اختلاف می افتند و هریک آن را از آن خود می دانند. زئوس؛ شاه المپ برای جلوگیری از آشوب و هرج و مرج در المپ، آنان را به کوه ایدا که پاریس در آنجا گوسپندان پیام را می چرانید، می فرستد. آنان از پاریس خواهند که زیباترین آنها را برگزیند. پاریس آفرودیت را که به او وعده زیباترین زن جهان را داده بود، برمی گزیند. که همین انتخاب باعث خشم و کینه آن دو نسبت به تروا و پاریس می گردد. در پی ربوده شدن هلن، جنگی ده ساله رخ می دهد و پهلوانان بزرگی همچون هکتور و آشیل پهلوان روئین تن یونان کشته می شود. «هومر» در داستان «اودیسه» نیز که دنباله داستان ایلیاد است، بازگشت اولیس به سرزمین ایதாக و اتفاقاتی است که در این سفر بر او گذشته است، می باشد. در پایان این حماسه با زنی مواجه می شویم که همسر اولیس است. پنه لوپه در نبود اولیس با مردان هوس باز و خودکامه که خواستگار اویند مواجه می شود او با ترفندی آنان را از خود دور ساخته و خود را می رهاوند. سرانجام با آمدن اولیس و از میان برداشته شدن آنها توسط او، از شر و ستیزه جویی آنان رهایی می یابد و داستان پایان می پذیرد. داستان انه اید نیز دنباله ایلیاد هومر است. در این حماسه ی رومیان، انه، که بزرگزاده ای است با کمک مادرش که از خدازادگان است، همراه با بازماندگان تروایی در جستجوی سرزمینی که به او نوید داده شده بود، به کرانه های لاتیوم می رسد. »

مقایسه و سنجش زنان اسطوره ای و حماسی

در سنجشی می توان، زنان حماسی ایران را با حماسه های دیگر؛ که حایز اهمیت ترین آنها حماسه غرب است مورد بررسی قرار داد.

در تمام حماسه های ایرانی، زن دارای ارج و مقام اجتماعی و آیینی است؛ چنانکه زنان تورانی در پیوند با پهلوانان به آیین ایرانیان در آمده و مشتاقانه به ازدواج آنان در می آیند. اما در حماسه های غربی هیچ صحنه ای نمایانگر رضایت زنانه در پیوند با پهلوانان

دیده نمی شود. با نگاهی می توان دریافت که زنان نقش اصلی در پیدایش حماسه ها داشته و دستیابی به زن عامل اصلی این حماسه ها بوده است. (کزازی، ۱۳۷۰:ص ۸۵)

از سویی زنان به اسارت در آمده نقش کنیز داشته، هیچ گونه ارج و احترامی برای آنان قائل نبوده اند؛ چنانکه همسر هکتور در هنگام ممانعت و خودداری هکتور از جنگ، از اسارت و خواری خود سخن می گوید. و پس از کشته شدن او به اسارت و کنیزی در می آید. اما در حماسه های ایرانی جز یک مورد که سرنوشت فرنگیس است چنین موردی دیده نمی شود. (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۸:ص ۱۸۲)

فرنگیس پس از اسارت به دست پیران توسط پهلوانان ایرانی از چنگال پیران رها شده و به ایران آورده می شود و مورد ارج و احترام واقع می گردد، که در این رخداد اسارت توسط تورانیان صورت گرفته و پهلوانان ایرانی رفتاری به سزا و نکوهیده از خود نشان می دهند. همچنین جز مواردی استثنایی پرخاشگری و بی حرمتی نسبت به زنان دیده نشده است. شاید چنین نمونه ای را بتوان در سخنان اسفندیار با مادرش یافت. آنجا که خطاب به او می گوید:

چه گویی سخن بازیابی به کوی	که پیش زنان راز هرگز مگوی
اگر تاج دارد بد اختر بود	کرا از پس پرده دختر بود
به از گور داماد ناید به در	کرا دختر آید به جای پسر

(فردوسی، نقل از کزازی، ۱۳۸۴:ص ۲۳)

در داستان سیاوش نیز سخنان رستم به کاووس کنایه ای است به سودابه که باعث مرگ سیاوش شده است.

کسی کو بود مهتر انجمن	کفن بهتر او را ز فرمان زن
سیاوش ز گفتار زن شد به باد	خجسته زنی کاو ز مادر نژاد

(فردوسی، نقل از کزازی، ۱۳۸۵:ص ۵۲)

شاید موردی که می توان آن را مورد بررسی قرار داد موردی است که در سرآغاز داستان سیاوش دیده می شود. «و آن کشمکشی کوتاه است که میان پهلوانان رخ می دهد. آنگاه که مادر سیاوش از کاخ و سرزمین توران می گریزد، در بیشه زاری با گیو و توس مواجه می شود و دو پهلوان بر سر آن به مجادله می پردازند و قضاوت و داوری را به کاووس می برند. کاووس نیز با فرستادن زن به کاخ و مشکوی خود به این کشمکش پایان می دهد. اما نکته جالب این است که هرچند او دختری تورانی و اسیر جنگی محسوب می شود، کاووس تنها زمانی او را به زنی می گیرد که او کاووس را از میان پهلوانان برمی گزیند و به همسری انتخاب می کند. « برعکس، پهلوانان یونانی که در نبرد تروا هر زن اسیری را هرچند دارای ارج و مقام نژادی می بوده است، با خواری، مورد آزار قرار داده و او را به کنیزی می گرفته اند. مانند «کاساندر دختر پریام که راهبه آپولون بود و به پرستشگاه آتنا پناه برده بود، آژاکس او را با رفتاری ناپسند مورد آزار قرار می دهد و او را به کنیزی می گیرد. « (کزازی، ۱۳۷۰:ص ۹۰)

از دیگر موارد مورد سنجش، خیانت زنان است. در سراسر حماسه ایران، زنان وفادار و تعهد پذیر بوده اند و تنها موردی که مشاهده می شود، خیانت سودابه به کاووس است که زن تورانی و از نژاد بد سرشت نشأت گرفته است. اما زنان ایرانی و نژاده همیشه مورد احترام و ارزشمند جلوه نموده اند. در حماسه های غربی، آگاممنون پس از بازگشت از جنگ، به دست زنش کشته می شود. « او که به آگاممنون خیانت کرده است؛ علت کشتن او را انتقام خون دخترش می داند که آگاممنون پیش از رفتن به تروا او را قربانی دریا می کند؛ تا سفر دریا بر او بی خطر باشد. « (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۸:ص ۳۰۳) این رویدادها نقش زن را در این حماسه ها باز می نماید، اما با این تفاوت که در حماسه های یونان خشونت و خشم چیره بر داستان است. برتری جویی مردان نسبت به زنان، در صحنه های جنگ و قبل از آن، یکسوئی نقش زنان را نشان می دهد.

مورد مشابه دیگری که می توان با سودابه برابر دانست، «آنته زن پادشاهی به نام پرویتوس می باشد که همچون سودابه دل به پهلوانی می بندد به نام بلروفون که هم دارای زیبایی و هم دلاوری است. او که عاشقانه طلب کام می کند؛ با ناکامی و جواب رد

پهلوان، که مردی پاکدامن و نجیب است، مواجه می شود و زن با ترفندی پهلوان را خائن جلوه داده و در نتیجه پادشاه او را به تبعید می فرستد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۸:ص ۲۳۲)

از موارد دیگر، زیبایی زن است که عامل اصلی آتش افروزی جنگ ها در حماسه های یونان است. نماینده این زیبایی هلن است که به تحریک و فریب آفرودیت به همسری پاریس در می آید. زن و فریفتگی او در تمام مراحل نبرد مورد توجه بوده است و پهلوانان با مواجه شدن با آن چشم پوشی نکرده؛ بلکه در هر موقعیتی برای بهره مندی از آنان استفاده می کرده اند. هرچند در بحبوحه ی نبرد می بوده اند؛ مانند آنچه آشیل در جنگ تروا انجام داد. اما در حماسه های ایرانی، سخن از زیبایی زن با رعایت ارزشمندی او به میان می آید. و درمیانه ی نبرد، تمام همت پهلوان، دستیابی به نام است نه شهرت و شهوت. (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۸:ص ۱۸۰)

از موارد همسان، زن جادو است. چنانکه آفرودیت به شکل پیره زنی، هلن را وادار می دارد تا در گیر و دار جنگ به کام پاریس در آید. مورد مشابه آن، زن جادو در هفت خوان رستم و اسفندیار است که به شمایل زنی زیبا جلوه گری می کند؛ اما مورد قابل توجه، مبارزه ی پهلوان ایرانی با او و نیایش به در گاه ایزد برای از بین بردن او است. (همان، ص ۲۱۵)

در هفت خوان اسفندیار نیز مشابه چنین زنی بر اسفندیار ظاهر می شود؛ که با واکنش اسفندیار و به زنجیر کشیدن زن جادو و نابود کردن او چهارمین خوان را از هفت خوان پشت سر می نهد.

زن جادو آواز اسفندیار	چو بشنید شد چون گل اندر بهار
بیامد به نزدیک اسفندیار	نشست از بر سبزه و جویبار
جهانجوی چون روی او را بدید	سرو و می و رود بر تر کشید
بجستم هم اکنون پری چهره ای	به تن شهره ای زد مرا بهره ای
یکی نغز پولاد زنجیر داشت	نهان کرده از جادو آژیر داشت
به زنجیر شد گنده پیری تباه	سر و موی چون برف و رویش سیاه
یکی تیر خنجر بزد بر سرش	مباد که بینی سرش گر برش

(فردوسی، ۱۳۸۵:ص ۱۱۸)

مبارزه با زن جادو در حماسه های ایرانی خود می تواند نمودی از پایداری و استقامت مردان را نشان دهد که در برابر عوامل نفسانی و جسمانی می بایست مقاوم و در هنگامه نبرد، هوشیار بوده پا از مدار پهلوانی فراتر نهند.

در هیچ صحنه ای از نبردهای حماسه های ایرانی باستان، زن، مورد توجه پهلوانان نبوده بلکه تمام تلاش او رسیدن به پیروزی و بهروزی است. تنها نمونه های قابل بحث بیژن و منیژه است. ماجرای عاشق شدن بیژن بعد از جنگ و با ترفند گرگین صورت می گیرد. عشقی که دو سوپه بوده و با ازدواج و پیوند آن دو به پایان می رسد.

حماسه در لغت به معنای « دلیری کردن و شجاعت نمودن » و « نوعی از شعر که در آن از جنگها و دلاوری ها سخن می رود. » از سوپه واژه ها حماسه در میانه عرب از ریشه (حمس) به معنی شدت در کار و از همین ریشه حماس و (احمس) به معنای جای سخت و درشت و سرد درشت در دین و دلیر در جنگ گرفته شده است. (مختاری، ۱۳۷۹:ص ۲۷)

پس حماسه « نمایشی و گزارش پهلوانی و اندیشه و آرزوهای انسانی باستانی در لایه های تاریخ گذشته است. در حماسه، تلاش انسان در رویارویی با مسائلی چون مرگ و زندگی، عشق و نفرت و جاودانه ماندن در رسیدن به زندگی ایده آل است؛ که نماینده و نشانگر عقاید و آرا و تمدن آنان می باشد.» (شمیسا، ۱۳۷۰:ص ۶۱)

انسان اسطوره ای برای شناخت جهان آنرا مورد سنجش و آزمون قرار می دهد و برای رسیدن به پیوندی تنگ با جهان و شناختی بنیادین و ریشه ای، به ناچار می کوشد با او در آمیزد و بپیوندد تا خود را در آن بیابد. (کزازی، ۱۳۶۷:ص ۲۰)

«انسان اسطوره خود را با جهان یگانه می داند و می کوشد، جهان را در خود باز شناسد، اما انسان حماسی نا آزموده است و رسیدن به پیروزی، سعادت و کمال روحی او به شمار می آید. او در مبارزه با عناصر طبیعی و موانع با بهره مندی از نیروهای این جهانی می خواهد با وحدت روحی با این عناصر به آسایش روحی و بهروزی جاودانه برسد.» (مسکوب، ۱۳۸۴: ص ۲۸۵)

انسان حماسی در تاریخ ریشه دارد، برخلاف انسان اسطوره ای که ریشه در نظام و آیین آفرینش دارد و محدوده در زندگی و مرگ است.

زنان در ادبیات عاشقانه هایی را نیز بازی می کنند. عاشقانه هایی که در ادبیات، زنان در آن نقش فعال دارند معمولاً به دو صورت طرح می گردند:

الف) عشق های جسمانی (اروتیک): عشق هایی است که در آنها بیشتر جنبه های مادی و جسمانی بیان می شود و عاشق را پروایی از بیان نیست. این عشق ها، عشق های زمینی اند مانند داستان سودابه و سیاوش، ویس و رامین، بیژن و منیژه، زال و رودابه.

ب) عشق های عذری: در این نوع عشق، عاشق یا هردو (عاشق و معشوق) به جنبه جسمانی و مادی توجه ندارند و معمولاً این عشق ها، عشق هایی همراه با عفت است و عاشق پروایی از بیان عشق خویش ندارد و به سرعت رنگ عرفانی و روحانی به خود می گیرد. از این دست عشاق در ادبیات غنایی و عرفانی به وفور یافت می شود که معروف ترین آنها لیلی و مجنون است و همچنین داستان زین العرب و بکتاش که از جمله داستان های جذاب و جالب الهی نامه است و از آن دسته داستان هایی است که نمونه عشق عذری و پاک عشاق است. این داستان که مظهر و مثالی از عشق آرمانی است رنگ و بوی الهی دارد. عشق پاک خالی از شهوات و آلودگی های جسمانی و نفسانی.

زن در مقام مادر

در خصوص مقام زن در نقش مادر در ادبیات ما بسی سخن ها رفته است. زن در جایگاه سمبل فداکاری، ایثار، شکیبایی و عاطفه است و پرورش دهنده افلاطون ها و سقراط ها.

«در آثار حماسی کوشش مادر در نجات فرزند از چنگ دشمن به عنوان نقطه عطف حماسه و تاریخ معرفی می شود و صفاتی چون مادر پرهیز، خردمند مام، آرایش روزگار و اندرز ده بدو نسبت داده شده است.»

و از این گونه است فرانک زن آبتین و مادر فریدون که پس از کشته شدن شوهرش به دست ضحاک مار دوش، از بیم وی فرزند را به بر می گیرد و به مرغزاری می برد تا صدمه نبیند و زنده بماند. در قاموس زندگی، برای مادر، داشتن چنین آرزویی سرآغاز وارستگی ها و نقطه همه پاکبازی هاست. این مادر تنها، و مادر فرزندی آزاده است که جز او بی ندارد، سرانجام با تدبیر او را از کشور خارج می کند و به مردی پاک دین و پارسا می سپارد. پاک دین طفل را پرورش می دهد. فریدون سرانجام به وسیله مادر از ماجرا و زندگی گذشته اش آگاه می شود و تصمیم به خونخواهی می گیرد. فرانک از آشفته گی فرزند می هراسد و در عین حال غرق غرور می شود و با پند و اندرز، او را از انجام کار نا اندیشیده باز می دارد. فریدون سرانجام بر اثر راهنمایی های مادرش و به یاری مردم بر ضحاک پیروز می شود.

همین طور که تدبیر و کاردانی زن به عنوان یک مادر گاهی موجب جلوگیری از جنگ میان دو کشور و نجات خانواده و ملت می گردد. سیمیندخت نیز در ادبیات زنی است که جایی بس والا دارد. در خردمندی و تدبیر بی همتاست. هنگامی که از راز دل و عشق دخترش به زال آگاه می شود به چاره کار دختر و نگهداشت جان او از خشم پدر می پردازد.

سیمیندخت زنی است کاردان و ژرف بین، مانند هر همسر و مادر خوبی، درشتی مرد را به خاطر فرزند تحمل می کند و مانع از آن می شود که بگذارد خشم و تهدید شوهر از قوه به فعل در آید. خشم شوهر را درک می کند و درد او را درد خود می داند:

گزند تو پیدا گزند من است

دل دردمند تو بند من است

سیمیندخت با نرمی و ژرف نگری شوهرش را قانع می کند که از کشتن او و دخترش حاصلی به دست نخواهد آمد و باید تدبیر به کار برد و تدبیرش اینکه به عنوان سفیر از طرف شوهرش پیش سام که به فرمان منوچهر به خاطر عشق به زال و رودابه به نیت جنگ آمده بود، می رود. وی بیم جان را به خاطر محبت فرزند در این رسالت به خود هموار می کند اما قبل از رفتن به عاطفه مادری از شوهرش قول می گیرد و می گوید: تو هم شرط کن که به رودابه آزار نرسانی. وی ابتدا از شوهر درباره ایمنی دختر پیمان سخت می گیرد، آنگاه دست به کار می شود و به تدبیر خویش نظر سام را نه تنها به حفظ ضرورت صلح جلب می کند، بلکه او را راضی می کند تا دخترش را برای زال به همسری برگزیند.

و همچنین است داستان تهمینه و سهراب، فرود و مادرش جریره زن سیاوش و ... که در تمام این داستان ها زن در نقش مادری اش نه تنها رنج را برای پرورش فرزند تحمل می کند بلکه به خاطر پروردن کودک ستایش می شود. حتی در مواردی که ازدواج بدون رضایت و تمایل قلبی زن صورت می پذیرد اما وقتی که همین زن مادر می شود برای تربیت نیکو و آموزش انواع فنون به فرزندان - که اغلب پسرند - تلاش می کند.

در این داستان ها با فداکاری زن و وفاداری او زمینه وجود نهاد اجتماعی سالم و دلپذیری فراهم می شود که عشق و پاکی در آن موج می زند. آنها در اوج جوانی به حفظ و نجات زندگی نه به خاطر وجود یک عشق، بلکه به خاطر فرزند و پرورش آنها می پردازند. و در واقع تمام ساختمان حیات ادبی ما در این موضوع بر پایه آن استوار است.

«خلاصه باید گفت که مادر برای تجدید ارزش حرمت زن بودنش فرزند را رها نمی کند، بلکه ریشه حفظ امید به فرزند را هرچه بیشتر در دل می پروراند که خود حرمتی مردانه است و بنابراین حرمت و شرافت تمامی زنان به بحث گذارده می شود. بدین ترتیب می بینیم که زن در حماسه ایرانی در نقش مادر مقامی والا دارد و همیشه مایه مباحثات و مورد احترام فرزند است.»

همچنین در آثار عرفانی نیز از داستان های زنانی نام برده می شود که عشق فرزند را در دل و جان خود پرورانده اند. در آغاز منطق الطیر داستان مادری آمده که کودکش در آب می افتد. مادر در تکاپوی نجات فرزند، خود را به آب می زند و فرزند خود را در آغوش گرفته و شیر می دهد. در پایان عطار هم از خداوند می خواهد که ما را چون مادری مهربان در آغوش بگیرد.

شیر ده ما را ز پستان کرم

بر مگیر از پیش ما خوان کرم

در همین کتاب عطار، داستان مادر دیگری را نقل می کند که بر خاک دختر خویش نشسته و می گرید. راه بینی به سوی آن زن می نگرد و می گوید که این زن از مردان بسی جلوتر است چرا که می داند چه کسی را گم کرده که این گونه ناصبور افتاده است:

مادری بر خاک دختر می گریست

راه بینی سوی آن بنگریست

گفت این زن برد از مردان سبق

زانکه چون ما نیست و می دانی به حق

کز کدامین گمشده ماندست دور

وز که افتادست زین سان ناصبور

زن در جایگاه همسر

زن در فرهنگ ایرانی کانون پرورش ارزش های والای انسانی چون تربیت، عفت، عطوفت، رحمت، عشق و محبت و ده ها خصلت دیگر است. شاهد این مدعی سخنان بسیار شعرا و بزرگان در مدح و ستایش زن است.

نظامی گنجوی در اسکندرنامه می سراید:

هزاران آفرین بر زن خوب رای
که ما را به مردی شود رهنمای

و اسدی طوسی می گوید:

هنرها ز زن مرد را بیشتر
ز زن مرد بد در جهان بیشتر

و سعدی در بوستان این گونه می آورد که:
دلارام باشد زن نیکخواه ...

پروین اعتصامی به زیبایی و آگاهانه از حضور ارزشمند زن در خانواده یاد می کند و وی را رکن خانه هستی معرفی می کند.

در آن سرای که زن نیست انس و شفقت نیست
در آن وجود که دل مرد مرده است روان
زن از نخست بود رکن خانه هستی
که ساخت خانه بی پای بست و بی بنیان
زن ار به راه متاعب نمی گداخت چو شمع
نمی شناخت کس این راه تیره را پایان
چو مهر گر که نمی گداخت چو شمع
نمی شناخت کس این راه تیره را پایان
چو مهر که نمی تافت زن به کوه وجود
نداشت گوهری عشق گوهر اندر کان

فرمانبرداری و اطاعت همیشه در فرهنگ ایرانی جزو صفات پسندیده و بارز یک زن خوب و نیک به حساب آمده:

÷

حتی زنان در موقعیت های خاص اجتماعی نیز از شوهرانشان اطاعت پذیرند.

در شاهنامه داستان گیو و همسرش بانو گشنسب دختر رستم نمونه خوبی برای این واقعیت است. چنان که زن صاحب جاه و مقامی چون بانو گشنسب که دختر جهان پهلوان تاج بخش ایران زمین رستم است برای رفتن به خانه پدرش از شوی خویش کسب اجازه می کند.

همچنین در جای جای ادبیات ازدواج و شوهرداری را برای زنان امری لازم و حتمی می دانند و می کوشند دختران را به ازدواج و تشکیل خانواده تشویق نمایند که به اختصار به یک نمونه از آن اشاره می شود.

مرا خود به ایران شدن روی نیست
زن پاک را بهتر از شوی نیست ...
... اگر بشنوی پند و اندرز من
تو دانی که بشکبید از شوی زن
جوان کی شکبید ز جفت جوان

به ویژه که باشد ز تخم کیان
که مرد از برای زنانند و زن
فزون تر ز مردش بود خواستن
فردوسی بهترین زنان را زنی می داند که شوهران خود را خشنود کنند و این نکته وجه دیگری از جایگاه زن در فرهنگ ایران است:
بهین زنان جهان آن بود
کز او شوی همواره خندان بود
یا در جای دیگری:

به سه چیز باشد زن را بهی
که باشند زیبای گاه مهی
یکی آنکه با شرم و با خواسته است
که جفتش بدو خانه آراسته است
دگر آنکه فرخ پسر زاید او
ز شوی خسته بیفزاید او
سه دیگر که بالا و رویش بود
به پوشیدگی نیز مویش بود

زنان خردمند

یکی از مظاهر خردمندی زنانه که در ادبیات به اشکال گوناگون مطرح شده است آن است که وقتی زنان با درخواست مردان جهت کامیابی و ازدواج با آنها مواجه می شوند. با به کار بستن تدبیر و خردمندی زنانه جهت حفظ خویشتن و تامین مصالح به گونه ای شایسته و با پختگی و تدبیر و عزت از آن بیرون می آیند.

این دست حکایات که معمولا به عشقی بی فرجام ختم می شود شاید به اندازه داستان های عاشقانه ای که به وصال می انجامد زیبا و جذاب باشد و حکایت عشق بی فرجام سهراب به گردآفرید در شاهنامه فردوسی از این جمله است.

هنگامی که سهراب از سرزمین توران با سپاهی بزرگ به ایران حمله ور می گردد جنگجویی دلاور از میان سپاه ایران به مقابله با او پا به آوردگاه می گذارد. پس از جنگی نسبتا سخت سهراب کلاه خود را با شمشیرش از سر جنگاور به بیرون می کشد که ناگاه ز بند گره موی او باز می شود. شگفت زده می شود چرا که این جنگاور دلاور و آشنا به فنون رزمی که نزدیک بود سهراب را مغلوب کند کسی نیست جز دختری زیبا چهره و نیرومند به نام گردآفرید و با شگفتی می گوید از سپاه ایران چنین دخترانی به آوردگاه می آیند؟!!

اینجاست که عرضه رزم برای سهراب به عرصه عشق بدل می شود. صحنه ای لطیف و بدیع خلق می شود صحنه ای که جوهر حیات و عشق فراتر از جنگ و صلح حرکت می کند و فاصله دوستی و دشمنی را از بین می برد.

سهراب گردآفرید را اسیر کرده و در واقع خود را اسیر عشق و مهر او می شود و به او پیشنهاد ازدواج می دهد. اما گردآفرید به دلیل اینکه فکر می کند سهراب از نژاد غیر ایرانی است و دشمن است و بیگانه، نمی تواند انتخاب شایسته ای برای عشق وی باشد تا چه رسد به ازدواج. لذا از خامی و سادگی سهراب استفاده می کند و پس از آزاد کردن ایرانیان اسیر در دژ به اتفاق ایرانیان می گریزد و تنها از سر مصلحت اندیشی برای ساعاتی مدعی پذیرش عشق سهراب می شود تا هم خود از اسارت وی رهایی یابد و هم ایرانیان اسیر در بند را نجات دهد.

در داستان زبیده (همسر هارون الرشید) که در الهی نامه عطار ذکر شده است، مرد صوفی ای به زبیده اظهار عشق می کند. زبیده دستور می دهد تا کیسه ای زر به او بدهند تا اط عشق بپرهیزد و راه خویش گیرد. مرد کیسه را می گیرد و بر می گردد! زبیده

دستور می دهد تا مرد را سیلی های فراوان زنند و کیسه زر را از او باز ستانند و او را ملامت می کند که چرا وقتی معنی عشق را نمی داند ادعای عاشقی می کند. زبیده در این داستان مظهر زنی خردمند است که تفاوت بین عشق حقیقی و دروغین را می داند. و همچنین است داستان سیمیندخت که وی نیز در آن داستان نماد زن خردمند است که با تدبیر خویش نه تنها دیار خویش را از حمله منوچهر باز می دارد بلکه زمینه وصال دخترش رودابه را به زال فراهم می آورد.

نمونه دیگر گردید پهلوان دلاور و خردمند سپاه ایران است وی در زمانی می زیست که ایران از نظر سیاسی و اقتصادی در نابسامانی به سر می برد و از ثبات چندانی برخوردار نبود و با برادرش بهرام به جنگ خاقان چین می رود. مسئله را با آنها مطرح می کند و سپاهیان چون او را خردمندترین می دانند تصمیم به انجام یا ترک این کار را به وی واگذار می کنند. گردید با خردمندی و هوشیاری به بهانه اینکه به علت مرگ برادر عزا دار است درخواست خاقان را به تاخیر می اندازد و در واقع نمی پذیرد تا به نحوی شایسته رهسپار ایران شود و خود و سپاه ایران را حفظ کند.

زن پارسا

در کنار نام رجال زاهد و عارفان و پارسایان، نام زنانی که بر تارک تاریخ می درخشند که نمونه روشنی از زهد، تقوا و پرهیزگاری برای تمامی زنانند. زنانی چون آسیه، مریم، زهرا(س) و چنانچه عطار در کتاب تذکره الاولیا در باب مقام زن می نویسد: «چون زن در راه خدای تعالی مرد باشد او را زن نتوان گفت.» چنانچه عباسه طوطی گفت: «چون فردا در عرصات آواز دهند که یا رجال! اول کسی که پای در صف رجال نهد مریم بود.»

وقتی در ادبیات سخن از تقوا و پرهیز مریم به میان می آید نویسندگان این حقیقت را اعتراف می کنند که تقوا و پرهیز از جنسیت بردار نیست. عطار در این باب می نویسد: «از روی حقیقت آنجا که این قومند همه نیست توحیدند، در توحید وجود من و تو کی ماند؟ تا به مرد و زن چه رسد.»

همین طور زندگی بانوی عالمین حضرت فاطمه الزهرا (س) به عنوان الگوی زنان عالم مظهر زهد و پارسایی و تقوا معرفی گردیده و شاعران بسیاری فراخور طبع سلیم و ذوق خویش بیاناتی را در این خصوص آورده اند.

نقش زنان در افسانه های ایرانی به سه مقوله تقسیم می شود: شخصیت اصلی و فعال که قهرمان با یاری او به ثروت و دولت می رسد مانند افسانه «کچل تنوری» که در اینجا زن در نقش فعال و به صورت مثبت و با صفات عالی دیده می شود. این نقش در سایه قهرمان عمل می کند. در افسانه «دختری که سرنوشت خود را تعیین کرد» که شبیه افسانه «کچل تنوری» است، دختر پادشاه ادعا می کند که ثروت و دولت مرد از زن است و پادشاه دستور می دهد دختر را به مرد تنبلی شوهر بدهند. دختر با زیرکی شوهر تنبل را به کار و با کمک تقدیر و سرنوشت مرد تنبل به ثروتی معادل پادشاه دست می یابد. در افسانه «دختر خیاط و پسر پادشاه» ابتدا دختر خیاط به زیرکی عشق شاهزاده را به خود جلب می کند و شاهزاده با او ازدواج می کند اما با سعایت بدخواهان، پسر پادشاه به همسرش بی اعتنائی می کند، اما زن با تلاش و مجاهدت عشق شوهر را به خود جلب می کند. در این طبقه، زنانی که فوق العاده زیرک هستند و مشکلات لاینحل یا معمای پادشاه را حل می کنند، قرار می گیرند. در «بلبل سرگشته» خواهر دلسوز استخوان های برادرش را با آب و گلاب می شوید، آن را دفن می کند و به این ترتیب برادر جان می گیرد و به بلبل تبدیل می شود. احترام به جسد مردگان و دفن استخوان های آنان از آیین وارد افسانه شد و زنان به عنوان برگزارکننده این مراسم انتخاب شدند. در این افسانه خواهر نقش جان بخشی به برادر را دارد. در «آهوی مظلوم» خواهر و برادری از خانه فرار می کنند و به رودخانه ای می رسند، برادر از آب آهو می خورد و تبدیل به آهو می شود. خواهر همسر پادشاه می شود اما برادرش را ترک نمی کند. در پایان برادر به کمک خواهر به صورت اولش برمی گردد. در بعضی از افسانه ها مرد نجابت همسرش را آزمایش می کند و زن از تمام آزمایش ها سربلند بیرون می آید. در افسانه «گره رقاص» مردی تاجر وارد شهری می شود و توسط کاونسرادار که گربه ای رقاص دارد مغبون شده تمام ثروتش را از دست می دهد. زن تاجر به صورت ناشناس به آن شهر می رود و با رها کردن تعدادی موش گربه را شکست داده و شوهرش را از ورشکستگی نجات می دهد. در افسانه «زن زیرک و قاضی» یک

قاضی در امانت خیانت می کند و پول کارگر غریبه را نمی دهد. زنی متوجه ماجرا می شود و نزد قاضی می رود تا به ظاهر جعبه جواهراتش را پیش او امانت بگذارد، قاضی فریب می خورد و پول کارگر را پس می دهد. زن هم جواهراتش را پس می گیرد و قاضی متوجه حيله زن زیرک می شود.

در افسانه های «دیو و ماهرو» و «گل قطار» دختر با زیرکی خود و دیگران را از دست دیو می رهند. گروه دوم از زنان دارای شخصیت فرعی و منفعل هستند. در این نقش زنان به عنوان پاداش قهرمان عمل می کنند. قهرمان اغلب با دیدن تصویر شاهزاده خانم (بهرام و گلندام) یا تار مویی که در آب شناور است یا از راه شنیدن نفرینی (دختر نارنج و ترنج) به این زن زیبا که قبلا از وجود او آگاهی نداشته دل می بندد. قهرمان، مصائب و مشکلات فراوانی را برای رسیدن به دختر زیبا (پاداش) طی می کند و با دستیابی به شاهزاده خانم به آرامش رسیده و قصه به پایان رسید. می توان به افسانه های «پسران پادشاه» و «ملک محمد و دختر شاه پریان» اشاره کرد. در بعضی از افسانه ها انسان با پری (دختر شاه پریان) ازدواج می کند، اما اغلب این ازدواج به جدایی ختم می شود، مانند پری در اشعار فایز، شاعر جنوبی، زیرا انسان نمی تواند به قوانین و رسوم رایج در سرزمین پری ها پای بند بماند. دنیای پری ها به ظاهر مانند دنیای انسان هاست اما قواعد خاص خودش را دارد. پری ها معمولا به قهرمان قصه در اجرای وظایفش یاری می رسانند و این کمک از طریق خصوصیات فوق طبیعی پری ها انجام می گیرد. این زنان در افسانه ها معمولا زیبا و خوب چهره هستند.

سومین نقش زنان در افسانه ها نقش منفی است. زنان منفی و بد در مواردی به صورت طنز نشان داده می شوند. مانند افسانه «زن بد و اژدها» که مردی همسرش را به علت داشتن زبان بد در چاهی می اندازد، اما اژدهای چاه هم از دست زن می گریزد. در افسانه «پرکه قزو» یا «نصف نخود»، زن پادشاه صاحب دختری می شود که به اندازه نصف نخود است اما در واقع دیو است و همه حیوانات و مردم آن سرزمین و حتی پادشاه و همسرش را هم می خورد اما قهرمان افسانه که کوچک ترین برادر دختر (دیو) است از دست دیو فرار می کند و خودش را نجات می دهد و دیو را می کشد. زن جادوگر یکی دیگر از شخصیت های منفی قصه است که به نام زن عجوزه یا «پیرزن دالو» نامیده می شود. این زن در دستیابی به شیء قهرمان است و با فریب قهرمان به شیء جادویی دست می یابد اما قهرمان با کمک یاریگرانش شیء جادویی را از او پس می گیرد.

در مواردی خویشان قهرمان دارای خصایل منفی هستند مانند مادر شوهر، زن پدر و عمه یا خاله که حسادت می ورزند و با تهمت زدن سعی می کنند به هدف خود برسند. «کنیز سیاه» گونه دیگری از زنان بدجنس و منفی است که دختر زیبا از بین می برد و خود به جای او با شاهزاده ازدواج می کند، اما در پایان دستش رو می شود و به سزای اعمالش می رسد. گروه دیگر، زنان مظلوم هستند که مورد ستم و بدخواهی و حسادت زنان دیگر قرار می گیرند مانند افسانه های دختر نارنج و ترنج، ماه پیشونی، سنگ صبور و گل خندان.

دیگر زنان منفی افسانه ها، زنانی هستند که شوهر خود را می فریبند. شخصیت دیگر دایه یا پیرزن است که نقش دلاله و واسطه را میان عاشق و معشوق بر عهده دارد. خواهران حسودی که خواهر خود را از گیس هایش می آویزند تا شیر او را بخورند و خود صاحب زندگی خواهر مظلومشان شوند. نمونه خواهران کینه جو در افسانه ها هستند.

تنها فردی از خانواده که همواره خوب و نیک نفس است، مادر است. اوست که اغلب در نقش کمک و یار و یاور طاهر می شود. برخی از چهره های زنان در قصه ها و مثل های ایرانی عبارتند از: خجه اره، دده بزم آرا، هفت لنگه گیس، ماه پیشونی، گیسو گلابتون، خورشید کلاه، ماما خمیره، مادر فولاد زره، کلثوم ننه، ترکمون خانم، شاباجی شله، آبجی شلخته، بی بی سه شنبه، نجیب آبستن، قرشمال خانم، کنیز طلا باقر، دختر شاه فرنگ، پری زاد و دختر شاه پریان.

زن در اثر حماسی " شاهنامه فردوسی "

شاهنامه فردوسی از زنانی بسیاری نام می‌برد که برخی سنت شکنی کرده و حماسه آفریده‌اند :

زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زایند ، شیران نر

فردوسی زن را با عالی ترین صفات ستوده است ، او نسبت به همسر خود که در دوران طولانی تدوین شاهنامه یاریش نموده ، بارها ابراز عشق کرده و او را ستوده است .

زنان نامدار شاهنامه هر یک نمونه برجسته ای از زیبایی ، خردمندی ، آزادگی ، دلیری ، فداکاری و عفت اند که همه جا یاریگر همسران خویش بوده و به وقت ضرورت به تنهایی به میدان نبرد رفته اند. این نکته بسیار مهم است که در شاهنامه - هم در مورد عشق های شاهان و هم در مورد عشق های پهلوانان - زنان گام اول را بر می دارند . آنها هستند که ابتدا عاشق می شوند و آنها هستند که بی پروا و آشکار به محبوب مرد خود ابراز عشق می کنند .

فرانک ، پس از مرگ همسر ، دلیرانه در میدان نبرد علیه ضحاک پای می فشارد و تا پایان پیش می رود .

گرد آفرید ، هنگامی که گردان ایرانی از مقابله با سهراب می ترسند ، پیش می تازد .

جریره ، پس از فرود سیاوش همه دژ را به آتش می کشد ، همه اسبان تازی را می کشد و سرانجام خودکشی می کند تا بدست دشمن نیفتد .

کتایون خردمند و مهربان تا پایان در کنار پسر خود اسفندیار می ماند و با گشتاسب به خاطر خود کامگی و پستی اش مقابله می کند.

سیندخت ، مادر رودابه و زن مهراب در خردمندی و تدبیر بی همتا و همه کاره دربار است . او با سام طرف می شود و به مذاکره می نشیند و همه امور را به درستی به سرانجام می رساند .

رودابه ، رستم در جنگ با اسفندیار نه فقط از پدران ، بلکه از مادر خود رودابه نیز نام می برد و به وجود او می بالد .

از میان زنان شاهنامه تنها دو مورد دارای شخصیت منفی بوده اند :

سودابه ، همسر کیکاوس که از روی هوس دل به عشق سیاوش داد و بی پروا و بی ملاحظه پیش رفت و عفاف سیاوش بود که راه را بر این خیانت بست .

گردیه ، خواهر بهرام چوبین که همواره با او ناسازگار بود و پس از مرگ بهرام زن دشمن خونی او ، گسته‌م شد . گردیه به این شوهر نیز وفا دار نماند و با خسرو پرویز وارد معامله شد و به شرطی که در حرمرسرای شاهی جای شایسته ای به او بدهند به گسته‌م زهر داد و او را کشت و خود را تسلیم خسرو کرد .

فرنگیس ، که پا به پای گیو و کی خسرو از رود جیهون با کشتی عبور کرد .

بطور کلی زنانی که در شاهنامه نامشان برده شده سه گروهند :

زنان عادی

زنان هستند که در روند رویدادهای داستان های شاهنامه گاه گاه نقش آفرین می کنند .

در داستان زال و رودابه زنی است که میانجی عشق میان این دو دلداده است یا زن مکاری که به خواهش سودابه سقط جنین می کند یا زن گازر (رختشوی) که در پروردن داراب نقش مادر را بازی می کند یا مادر کفشگر زاده ی نو کدخدا که از زنان زیان آور شاهنامه است یا چهار دختران کاردان و دلبر آسیابان یا سه دختران برزین دهقان (ماه آفرید ، فرانک ، شنبلیله) یا آرزو دختر هنرمند ماهیار گوهر فروش یا زن شیردوش که از بهرام پذیرایی می کند یا پیرزنی که فال آیین گشسب را می گیرد و او را از کشته شدن می آگاهاند یا سه تن زنانی که یکی بکر و دیگری شویمند بی فرزند و سومی شویمند باردار است .

زنان درباری و وابسته به دربار

این زنان در چهره ی دختر خانه ، مادر، همسر و معشوقه اند و متعهد انجام کاری در بیرون خانه نیستند و در چهره ی شاه ، شهبانو ، گنجور ، سپهسالار ، پهلوان ، کنیز ، پرستنده ، دایه ، دلال محبت ، فال بین ، ریسنده ... در روند رویدادها در بیرون از سرای خویش ظاهر می شوند .

بلند آوازه ترین و بلند پایه ترین زنان کاخ نشین شاهنامه سه گروهند :

۱- شاهان

همای ، پوران دخت و آزر م دخت شاهان ایران ، قیدافه ملکه ی اندلس ، مادر تلخند ، گو ملکه ی بخشی از هندوستان

۲- شهبانوان

در شاهنامه رد پای چند شهبانو ایرانی و انیرانی را بیشتر نمی توان گرفت که شامل این افرادند : سیندخت همسر مهرباب شاه کابل ، سودابه همسر کیکاووس ، مادر سیاوش ، کتایون همسر گشتاسپ و دختر قیصر روم و مادر اسفندیار ، همای که از وی به هنگام یاد کرد از شاهان زن نام بردیم در روزگار بهمن شهبانوی ایران است ، ناهید دختر فیلقوس و همسر داراب ، مادر روشنگ و همسر دارا ، روشنگ همسر اسکندر ، دختر اردوان و همسر اردشیر ، دختر مهرک نوشزاد و همسر شاپور ، سپینود دختر سنگل و همسر بهرام گور ، مریم دختر قیصر ، گردیه خواهر بهرام چوبین و شیرین همسر خسرو پرویز ، خاتون همسر خاقان چین و مادر زن بهرام چوبین

۳- شاهدخت

شمار شاهدخت های ایرانی در شاهنامه اندک نیست . از شاهدخت های ایرانی ارنواز و شهرناز دختران جمشید ، همای و به آفرید دختران گشتاسپ ، روشنگ دختر دارا و نوشه که به روایت شاهنامه از تبار نرسی است ، دختران سرو پادشاه یمن ، همسران پسران فریدون ، رودابه دختر مهرباب کابلی و همسر زال ، سودابه دختر شاه هاماوران و همسر کیکاووس ، تهمینه دختر شاه سمنگان و همسر رستم ، فرنگیس دختر افراسیاب و همسر سیاوش ، منیژه دختر افراسیاب و همسر بیژن ، کتایون دختر قیصر روم و همسر گشتاسپ ، ناهید دختر فیلقوس و همسر داراب ، دختر کید هندی و همسر اسکندر ، سپینود دختر سنگل و همسر بهرام گور ، دختر خاقان چین و همسر بهرام چوبین و ... از این شمارند .

اشتباه منتقدان به دیدگاه فردوسی در مورد زنان

برخی از روی نا آگاهی بدون منظور یا عامداً با تکیه بر اشعار نامعتبر سعی در مخدوش نمودن چهره و اندیشه سترگ فردوسی آن زنده کننده زبان فارسی ، ادبیات و فرهنگ ایرانی و شاهکار بی نظیر و جهان شمول وی شاهنامه را در مورد زنان (زن ستیز بودن) دارند که می توان به دلایل زیر اعتبار این نظریه بی پشتوانه را مردود دانست :

این افراد با جدا نگریستن به اشعار و غافل ماندن از زمینه ی موضوعی و داستانی ، تعمیم دادن یک مورد - حتی اگر در چهارچوب موضوعی اش ، مستند باشد - به همه ی منظومه ، یکی شمردن آنچه فردوسی از پشتوانه های باستانی اش به شاهنامه آورده و برداشت ها و گریزهای گهگاهی شخص شاعر در سرآغاز روایت ها یا اوج بزنگاه ها و یا پایانه ی داستان ها ، مایه ی اغتشاش فکری و عدم درک درست خویش در کار دریافت درست از متن و مفاهیم و اندیشه فردوسی در این کار فرهنگی بزرگ و طاقت فرسا شده اند . (اشاره این کج اندیشی به بیت مجعول " زن و اژدها هر دو در ... " است که به تایید و تحقیق پژوهشگران افزوده کاتبان و ساختگی بودنش قطعی و بی چون و چراست .)

حتی از دید بانوان نیز رفتار زن نکوهیده ، زن بداندیش و دژکردار و فتنه انگیز (چون سودابه) که در نکوهیده بودن خیانت به همسر ، دست کمی از مردی با همین منش و کنش را ندارد ، پسندیده نیست . در همین منظومه وصف های شکوهمند و احترام انگیز در ستایش اندیشه و کردار شایسته ی بانوانی همچون فرانک ، سیندخت ، رودابه ، تهمینه ، گردآفرید و همترازان ایشان وجود دارد که این افراد توجهی به آنها نکرده اند .

اگر همه ی ساده انگاری ها و برون نگری های پشت سر را در رویکرد به شاهنامه کنار بگذاریم و با چشمانی ژرفا کاو - به سخن نیما - «بینایی ی فوق بینایی ها»، از لایه ی بیرونی و پدیدار آن بگذریم و ژرف ساخت آن را با همه ی بُعدهای ناشناخته اش بنگریم، شاهنامه از یک سو شاهکاری بی همتا در زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی است و از سوی دیگر به سبب ویژگی های والای ساختاری، درون مایه ی سخت انسان مدارانه (چشم پوشیده از زن یا مرد بودن انسان) و هستی نگر و فراقومی دارد که آشکارا اثری جهان شمول است. هیچ یک از اثرهای ادبی ایرانیان تا کنون به اندازه ی شاهنامه در بیرون از ایران و در حوزه های زبان و ادب و فرهنگ دیگران شناخته نشده و ارج و پایگاهی چنین والا نداشته است.

از نگاه آموزشی داستان رزم گردآفرید با سهراب نکته های ریز و آموزنده ای در خود دارد در این داستان گردآفرید دختر زیباروی، پهلوانی و جنگاوری و افسونگری را درمی آمیزد و رزم آورده و نیرنگ می سازد اما در این داستان از دل «نیرنگ» و «افسونگری»، معنای تازه ای بیرون کشیده می شود که خواننده این نیرنگ ها و افسون ها را ستایش کند!

در این افسانه فردوسی گوشت می کند یک زن می تواند با بهره جستن از ویژگی های زنانه ی خویش به یاری ایران بشتابد و حتی جایگاهی فراتر از مردان بیابد، فردوسی بزرگ در اینجا به برتری زنان اشاره دارد که افزون بر برابری در نیروی بازو و خرد، می توانند با بهره گیری از ویژگی های زنانه ی خود توانمندترین و خردمندترین پهلوانان مرد را نیز به زانو درآورند.

در حالی که در زمانی کمابیش نزدیک به فردوسی، در باختر به اصطلاح مردم سالار (یونان / روم) زنان همسان بردگان بودند اما در ایران نزدیک به همان دوران یعنی دوران ساسانی، زنان به جایگاه شاهی رسیده اند. از همین روی است که فردوسی بزرگ نیز در شاهکار خود جایگاهی برابر و یکسان به زنان می دهد چرا که او نیز پرورش یافته ی این فرهنگ است.

باید دانست که همانگونه شخصیت های مرد شاهنامه بد و خوب دارند، شخصیت های زن هم بد و خوب دارند و به سخن دیگر بدی شخصیت های داستان ها و روایات پیوندی با جنسیت بازیگر و زن بودنش ندارد.

زنان در شاهنامه در عین برخوردار از فرزاندگی، بزرگ منشی و دلیری، از جوهر زنانه به نحو سرشار نیز بهره مندند. زنانی چون سیندخت و رودابه و تهمینه و فرنگیس و جریره و منیژه و گردآفرید و کتابیون و گردیه و شیرین هم عشق بر می انگیزند و هم احترام را، هم زیبایی بیرونی دارند و هم زیبایی درونی و بر خلاف مردان، همه ی زنان بیگانه ای (همسران پسران - فریدون سلم و تور و ایرج - یمنی اند، سیندخت و رودابه کابلی است، فرنگیس و منیژه و جریره و تهمینه و مادر سیاوش تورانی اند. و کتابیون زن گشتاسب رومی است.) که با ایرانی پیوند می کنند، از صفات عالی انسانی برخوردارند. (به غیر از سودابه) این زنان به طرز عجیبی جسارت عاشقانه را با پاکدامنی می آمیزند.

رودابه مانند ژولیت با آن که می داند خانواده اش با خانواده ی زال دشمن اند، در پروردن عشق خود کمترین تردیدی به دل راه نمی دهد، زال را پنهانی به قصر خود فرا می خواند، آنگاه با لطف و دلبری بی نظیری، گیسوان خویش را از بام فرو می افشانند، تا او کمندوار دست به آن بزند و به فراز کاخ برود.

تهمینه حتی از او هم جسورتر است. رستم که به دنبال اسب گم شده ی خویش به خانه ی آنها می رود و مهمان می شود و در اتاق خود آرمیده است، بی هیچ ترس و تردید و حسابگری ای، پنهانی به خوابگاه او می رود و به او می گوید: من نادیده عاشق تو شده ام، بیا با من ازدواج کن! تهمینه پس از شنیدن خبر مرگ پسرش سهراب بیش از یک سال زندگی نمی کند.

جریره پس از مرگ پسرش فرود بر سر نعش او خود را خنجر می زند و می کشد.

رودابه پس از مرگ رستم چندی دیوانه می شود و سپس حالت ترک و تسلیم در پیش می گیرد.

کتابیون پس از مرگ اسفندیار سرنوشتی همانند رودابه دارد.

شیرین نیز پس از مرگ خسرو زندگی را از خود می گیرد.

فرنگیس دختر افراسیاب همسر سیاوش که شوهرش در میان همه ی مردان زمان خود بی نظیر است و به دست پدرش کشته می شود، است به دلیل پشتیبانی از همسرش، پدرش قصد جان او را می کند و او با پسرش کیخسرو سال ها آواره می شود تا بالاخره با وی به ایران فرار می کند.

بر خلاف آن چه در پیشینه ی افسانه های ملل بوده که پهلوانان و قهرمانان از وصلت خدایان با مردم به دنیا می آیند در شاهنامه تمام قهرمانان از بطن زن زمینی نه الهه به دنیا می آیند.

در شاهنامه آن گاه که مردان از اندیشه باز می ماندند زنان وارد میدان اندیشه و کارزار می شوند و گره ها را می گشایند. سین دخت هنگامی که می بیند همسرش مهرباب سخت نگران و وامانده از نبرد با ایران و ارتش منوچهر شاه است خود پیش می رود تا مشکل را حل بکند.

آن گاه که گزدهم به دست سهراب دستگیر می شود دخت او گردآفرید که خود را نگاه بان دژ سپید می داند ننگ سکوت را بر نمی تابد و با پوشیدن زره پنهان کردن گیسوان خود زیر کلاه همانند یک مرد به نبرد سهراب می رود. دلیری و شجاعت از ویژگی هایی درخشان زنان شاهنامه است.

چهرزاد، دخت بهمن نخستین زنی است که در شاهنامه پادشاه ایران شده و سی و دو سال پادشاهی کرده است. پوران دخت و آزر دخت نیز به پادشاهی رسیده اند. گردیه نیز پس از ابراز لیاقت و کاردانی از سوی خسرو پرویز به شهربانی ری برگزیده می شود.

سیمرغ پرنده ای افسانه ای چهره ای زنانه دارد که دلسوزی و نگهداری از زال در کوه کنار جوجه هایش نمایانگر خوی زنانه - مادرانه ی این پرنده ایرانی است.

زنان از به خطر رفتن فرزندان دلگیر و پریشان می شوند. هنگامی که رستم به نبرد مازندران می رود رودابه این گونه پریشان حال می گردد و از مرگ نوه اش و تهمین از مرگ پسرش سهراب سوگواری می کند.

از دیدگاه ملیت شخصیت های زن در شاهنامه را می توان در چهار رده بخش بندی کرد: ۱- شاهان ایرانی ۲- پهلوانان ایرانی ۳- شاهان انیرانی ۴- پهلوانان انیرانی

شخصیت های مرد و زن انیرانی در شاهنامه به سه دسته ی بخش بندی می شود: ۱- تورانیان (و هم پیمانان آنها) ۲- رومیان ۳- تازیان

تفاوت نقش زن در شاهنامه با سایر آثار ادبی فارسی

زنان در شاهنامه فردوسی بسیار برتر از زنان دیگر منظومه های ادب پارسی اند. شیرین در خمسه ی نظامی زنی است عاشق پیشه که جز عشق هیچ از او نمی دانیم اما شیرین در شاهنامه زنی است خردمند و دلاور که زندگی می کرده است و در زندگی عاشق هم شده است. این شیرین بسیار باورپذیرتر از شیرین نظامی است. حضور زن در شاهنامه نه تنها فرعی، فرودست نشانده و کم رنگ نیست بلکه در بعضی موارد این حضور جوهره اصلی داستان را به خود اختصاص داده است.

زن در بین النهرین

زن در بین النهرین نیز حیات را آفریده و او را یک رب النوع و الهه یا ایزد و سرچشمه زندگی می دانستند و نظام اجتماعی بر میزان ابتکار زن در خانواده استوار بوده است.

ویل دورانت به دلیل توانایی زن در فرهنگ اجتماعی می گوید: «وظیفه پدر در منزلتی عرضی و کوچک قرار داشته است.

گوردن چایلد در کتاب سیر تاریخ عنوان می کند: در بین ملل کشاورز زن عامل خویشاوندی است.

ا.ت. او مستد در کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی می نویسد: حمورابی پیشینه ای را برای راه به در بردن یک کنیزک نامزد شده که هنوز در خانه پدر زندگی می کند ذکر می کند، مرد باید کشته شود و زن آزاد گردد.

یادداشت:

در آیین زرتشت یک روز از سال به نام روز زن نامگذاری شده است. مردم ایران روز پنجم اسپندارم «اسفند» را جشن می‌گرفتند و به آن عید زن می‌گفتند. در این روز که تقدیر و تشکری از زحمات زن محسوب می‌شد، مرسوم بود که مردان برای زنانشان هدیه‌هایی ارزنده تهیه کرده و به آنان تقدیم کنند.

سه چهار بیت در شاهنامه جنبه ی الحاقی دارند و یا مناسبت هایی در پشت آنهاست که مغرضان و ناآگاهان آن را نادیده انگاشته اند که مشهورترین آنها بیت الحاقی و مجعول زیر که منتصب به داستان سودابه و سیاوش و خیانت وی به همسرش در شاهنامه است :

زن و اژدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به

فهرست منابع و مآخذ

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- ایرانی، ناصر (۱۳۶۴) داستان، تعاریف، ابزار و عناصر، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- پارسی نژاد، کامران (۱۳۷۸) ساختار و عناصر داستان، تهران، حوزه هنری
- پویش (۱۳۷۴) ویژه نامه ادبیات دینی کودکان و نوجوانان، شماره ۴، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱) زن در آینه ی جلال و جمال، قم، مرکز نشر اسرا
- حسینی، سید ابراهیم (۱۳۸۹) شخصیت و حقوق زن، قم، دفتر نشر معارف
- حجازی، بنفشه (۱۳۷۹) ادبیات کودک و نوجوان، ویژگی ها و جنبه ها، تهران، روشنگران و مطالعات زنان
- حقانی، حسین (۱۳۵۰) حقوق خانواده در اسلام، قم، نشر اسرا
- حکیمی، محمود و کاموسی، مهدی (۱۳۸۲) مبانی ادبیات کودکان و نوجوانان، تهران، آرون
- حماسی، زهرا (۱۳۸۴) الفبای داستان نویسی، تهران، ققنوس
- حنیف، محمد (۱۳۸۴) قابلیت‌های نمایش شاهنامه، تهران، سروش
- محمدی، علی (۱۳۸۱) زن ریحانه ی آفرینش، دارالهدی،
- دوانی، علی (۱۳۶۲) زن در منظر قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- ذبیح نیا، آسیه و یگانه مهر، حسین (۱۳۹۱) تاریخ ادبیات کودک و نوجوان در جهان، هومان
- ذبیح نیا عمران، آسیه و اکبری، منوچهر (۱۳۹۱) شخصیت در ادبیات کودک و نوجوان، انتشارات هومان
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۹) انواع ادبی، تهران، فردوسی
- عمید، حسن (۱۳۶۲) فرهنگ عمید ج ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر
- فهیم کرمانی، مرتضی (۱۳۶۶) چهره زن در آینه ی قرآن و تاریخ، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۸۴) آب و آینه، مجموعه مقاله، تهران، آیدین
- (۱۳۷۲) رؤیا، حماسه، اسطوره، چاپ اول، نشر مرکز
- مستور، مصطفی (۱۳۷۹) مبانی داستان کوتاه، تهران، نشر مرکز
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۴۳) مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، تهران، انتشارات امیرکبیر
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۳) نظام حقوق زن در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ

- معین ، محمد (۱۳۵۷) فرهنگ فارسی ج ۲، تهران، چاپخانه سپهر
- ----- (۱۳۶۴) فرهنگ فارسی متوسط ، چاپ هفتم ، تهران ، امیرکبیر
- موحدی ، هادی (۱۳۸۶) یک هزار حدیث ، تهران ، ارم
- یونسی ، محمدرضا (۱۳۸۳) کارگاه داستان ، چاپ اول ، تهران
- یونسی ، ابراهیم (۱۳۸۶) هنر داستان نویسی ، تهران ، نگاه ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان